

متن‌شناسی و معرفی کتاب حماسی اسکندرنامه ناصری

حمیدرضا خوارزمی*

استادیار دانش‌گاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

وحید قنبری نینز**

استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۵

چکیده

اسکندر مقدونی که بعد از ویرانی و به آتش کشیدن سرزمین پارسیان، در ذهن و زبان ایرانیان، دارای صورت گجسته‌ای بود، بعد از ورود اسلام به ایران و با تفسیر ذوالقرنین به اسکندر مقدونی در سوره کهف آیات ۸۳ تا ۹۸، چهره‌ای خجسته به خود می‌گیرد و ایرانیان کتاب‌های منظوم و منثور بسیاری راجع به او می‌نگارند. هر کتاب با توجه به منبع مورد استفاده، به جنبه‌های گوناگون زندگی پرداخته است. کتاب *اسکندرنامه*، سروده ناصری کرمانی هم گوشه‌هایی از زندگی اسکندر را مورد توجه قرار داده، که در این مقاله ضمن آشنایی با متن کتاب یادشده، به سبک و شیوه شاعری ناصری پرداخته خواهد شد. او در سرودن این کتاب، به مانند بسیاری از مقلدان نظامی، پشدت تحت تأثیر کلام و تصاویر نظامی گنجوی بوده است و برخلاف کتاب‌های حماسی، از بحر خفیف برای سرودن این اثر بهره جسته است. نکته‌هایی جدید هم در مقایسه با *اسکندرنامه‌های دیگر* بچشم می‌خورد که از جمله می‌توان به سوزاندن تخت جمشید به وسوسه معشوق اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها

اسکندرنامه، ناصری کرمانی، فردوسی، حماسه.

* hamidrezakharazmi@uk.ac.ir

** vahidghanbarinaniz@yahoo.com

مقدمه

تاکنون شاعران و نویسندگان، اسکندرنامه‌هایی گوناگون راجع به شخصیت و قهرمانی اسکندر نگاشته‌اند که هریک سعی کرده‌اند چهره‌ای متفاوت از این شخصیت نشان دهند. از یک جهت چهرهٔ سرکوب‌گر و خشن و فاتح بی‌رحم و از جهت دیگر چهرهٔ حکیم و خردمند و پیامبرگونه را شاهد هستیم. بی‌تردید بر پایهٔ روایات معتبر تاریخی، ارمغان او برای ایران چیزی جز ستم و ویرانی نیست که با سوزاندن تخت جمشید و کتاب مقدس زردشتیان نام بدی از خود نزد ایرانیان به یادگار گذاشته است. در کنار این، فتح امپراطوری بزرگ هخامنشی و ستاندن حاکمیت از دارا، او را بزرگ جلوه نمود که سال‌ها بعد این شخصیت هراس‌انگیز در قالب قهرمان، در بسیاری از حماسه‌ها و حکمت‌ها حاضر شد. «جای شگفتی است که برای هیچ شخصیت اسطوره‌ای و تاریخی تا کنون به اندازهٔ اسکندر اثر مستقل در زبان فارسی تألیف نشده است...» (حسام‌پور، ۱۳۸۹: ۶۲). بسیاری از این نوشته‌ها مبنای اعتقادی دارد؛ بخصوص زمانی که در قرآن از شخصیتی به نام ذوالقرنین سخن می‌آید و بسیاری از مورخین و مفسران قرآن کریم، از او به نام اسکندر مقدونی یاد می‌کنند. وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (الكهف: ۸۳-۸۴) [۱].

با این پیشینه که مسلمانان، ذوالقرنین ذکرشده در قرآن را اسکندر مقدونی پنداشته‌اند، مورد توجه بودن این شخصیت دور از انتظارات نبوده است. با توجه به این آیات، فردی صاحب جاه و قدرت، صاحب لشکر، حاکم جان و مال مردم، پرستندهٔ خداوند و ... است. قبل از قرآن در کتاب عهد قدیم هم در مورد ذوالقرنین سخنانی آمده است (تورات به زبان فارسی / دانیال نبی، ۱۳۶۴: ۱۱).

در تاریخ طبری آمده: «و نصاری روزگار اسکندر ذوالقرنین را مبدأ تاریخ کرده‌اند» (طبری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۳۵). کتاب‌های تاریخی دیگر به تبعیت از تاریخ طبری، ذوالقرنین را اسکندر نام برده‌اند: اسکندر را «ذوالقرنین» گفتندی و خدای تعالی ذکر او در قرآن فرموده است (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۱۱).

ابوریحان هم پس از برشمردن حکایت‌های مربوط به ذوالقرنین، این شخص را اسکندر می‌داند (ببرونی، ۱۳۸۶: ۶۰ - ۶۱). برخی مثل بلعمی ذوالقرنین قرآن را با اسکندر ذوالقرنین متفاوت می‌دانند: این ذوالقرنین نه آن است که خدای تعالی اندر قرآن یاد کرده است... این اسکندر نام بود (بلعمی، ۱۳۷۸: ۳۴۲).

برخی از پژوهش‌گران هم نظری دیگر در مورد ذوالقرنین دارند و او را با کوروش کبیر یکی می‌دانند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ایرادی که به یکی دانستن اسکندر و ذوالقرنین می‌گیرد، نظر کسانی را هم ذکر می‌کند که ذوالقرنین را کوروش

نامیده‌اند مثل نظر مولانا ابوالکلام پڑوهش گر هندی ... (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۳/ ۶۶۰).

با همه موارد ذکر شده می‌توان گفت که دلیل توجه به شخصیت اسکندر در تاریخ ایران اسلامی، وجود چند آیه در قرآن کریم در مورد ذوالقرنین و تعبیر مفسران و تاریخ-نگاران از این فرد با نام اسکندر مقدونی است.

امپراطوری هخامنشی با آشفتگی دوران پایانی سرانجام با حمله بی‌رحمانه اسکندر سر تسلیم فرودمی آورد و اسکندر هم با تصرف امپراطوری هخامنشی نام و آوازه‌ای می‌یابد. این نام و آوازه اسکندر شکل و شمایل متفاوتی داشته که گاهی به نیکی و گاهی به بدی نمودار شده است. با ترجمه اسکندرنامه کالیستنس دروغین که فردی از مکتب اسکندریه مصر، مطالب افسانه‌آمیزی را در قالب نام کالیستنس، از شاگردان ارسطو، به اسکندر نسبت داده بود، این روایات با روایت‌های حماسه‌ملی در هم آمیخته که در ابتدایی‌ترین شکل، در شاهنامه با چهره موجه و پیامبرگونه اسکندر روبه‌رو می‌شویم، هر چند اشاره‌ای به بی‌رحمی اسکندر هم بچشم می‌خورد؛ سپس نظامی چهره‌ای کاملاً حکیمانه از او به جای می‌گذارد و او را با شخصیت ذوالقرنین ذکر شده در قرآن، یکی می‌داند. بعدها حکایت اسکندر در شعر شاعرانی چون امیر خسرو دهلوی و جامی و... کتاب‌های نثری چون اسکندرنامه کالیستنس دروغین، داراب‌نامه طرسوسی و اسکندرنامه منوچهر حکیم ادامه می‌یابد. در دوره قاجاریه که سبک بازگشت ادبی، سبک حاکم رایج بوده است، ناصری کرمانی در دربار ظل‌السلطان در اصفهان بنا به رسم و سنت حماسه‌سرایی که در این زمان جان تازه‌ای گرفته بود، اسکندرنامه‌ای در حدود ششصد بیت می‌سراید که به سان اسکندرنامه‌های دیگر با چهره حکیم و پیامبرگونه اسکندر روبه‌رو هستیم، با این تفاوت که در جای جای حکایت به روایت واقعی تاریخ از جمله آتش زدن تخت جمشید و ... برخورد می‌کنیم.

تا کنون درباره اسکندر آثار گوناگونی از کتاب و مقاله نوشته شده است که ذکر سه مورد، از سه دیدگاه آینه تمام‌نمای سایر نوشته‌ها است: ۱. آثاری که به بررسی چهره اسکندر در متون نثر پرداخته‌اند که مقاله سعید حسام‌پور (۱۳۸۹) به نام «سیمای اسکندر در آینه‌های موج‌دار» درخور ذکر است. او در سه کتاب اسکندرنامه کالیستنس، داراب‌نامه طرسوسی و اسکندرنامه منوچهر حکیم، به ترسیم گفتار، کردار و رفتار اسکندر در این آثار می‌پردازد؛ ۲. آثاری که به تحلیل شخصیت داستانی و حقیقی اسکندر پرداخته‌اند که مقاله ذبیح‌الله صفا (۱۳۷۹) «ملاحظات درباره اسکندر مقدونی

و *اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی*» درخور ذکر است که به شرح واقعی زندگی اسکندر و تطبیق آن با موارد ذکر شده در *شاهنامه* فردوسی و *اسکندرنامه* نظامی و ریشه‌یابی این افسانه‌ها در زندگی این فاتح یونانی پرداخته است؛ ۳. آثاری که به تطبیق چهره اسکندر در *شاهنامه* و *اسکندرنامه* نظامی پرداخته‌اند که کتاب *اسکندر و ادبیات ایران و چهره مذهبی اسکندر*، اثر سیدحسن صفوی (۱۳۶۴)، درخور یادآوری است.

در زمینه کتاب *اسکندرنامه* ناصری که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است، کسی اشاره‌ای نکرده است. نگارندگان در این پژوهش در پی متن‌شناسی *اسکندرنامه* ناصری با بیان ارزش‌های ادبی و تاریخی هستند.

پرداختن به متن‌هایی که هنوز چاپ نشده است می‌تواند گوشه‌ای از میراث مکتوب زبان و فرهنگ ایرانی را نشان دهد که روی‌آوری به آن‌ها می‌تواند ورقی از کتاب بی‌انتهای فرهنگی این مرز و بوم را نشان دهد. این نوشته علاوه بر شناساندن نسخه‌ای از *اسکندرنامه*، می‌تواند راه‌گشای پژوهش‌گران در تصحیح و چاپ نسخه مورد نظر باشد. از دیدگاه تاریخ ادبی، مباحث اجتماعی مطرح شده در قالب توصیه ارسطو به اسکندر، برخورد واقعیت‌های تاریخی با داستانی، به دلیل توسعه علوم و فنون و نگرش تازه ایرانیان به آن‌ها و ... حائز اهمیت است.

بحث و بررسی

۱- اسکندر از تاریخ تا ادبیات

اسکندر مقدونی فرزند فیلیپ دوم از پادشاهان مقدونیه و المپیاس، دختر پادشاه اپیر (ناحیه ای در جنوب مقدونیه)، سال ۳۵۶ ق.م که در بیست سالگی بر اریکه قدرت تکیه داد و با هوش سرشار خود توانست در اندک‌زمانی گروه‌های زیادی را با هم متحد کند. در این زمان که امپراطوری هخامنشی سایه خود را تا سرزمین مصر گسترده بود، اسکندر برای بیرون شدن از زیر این سایه، از آشفتگی پایانی هخامنشیان استفاده کرد و در تنگه داردانل [۲] توانست اولین گروه ایرانیان را شکست دهد تا این مقدمه‌ای برای آغاز پیروزی‌های دیگر باشد.

اسکندر بعد از شکست داریوش سوم، همه مناطق تحت سلطه هخامنشیان را تا سرزمین مصر به جمع فتوحات خود افزود و بعد رَه‌سپار فتح هند شد و در این میان بی‌رسمی‌هایی بسیار نصیب مردم و سرزمین‌های آباد کرد. او در پی ماجراجویی‌های بسیار، بسیاری از لشکریانش را از دست می‌دهد و سرانجام در بابل در سال ۳۲۳ ق.م

سلطنت را بدرود می‌کند.

نخستین بارقه‌های پدیدآمدن حکایت‌های اسطوره‌ای از زندگی اسکندر در نوشته کالیستنس ظهور می‌کند. این فرد اسیر غضب شاه می‌شود و در زندان درمی‌گذرد. دو فرد از دست‌یارانش به نگاشتن زندگی او اقدام می‌کنند که نخستینشان اریستوبولس بود که بعد از مرگ اسکندر زندگیش را نگاشت و دیگری بطلمیوس به نوشتن خاطره‌های اسکندر پرداخت (ویلکن، ۱۳۷۶: ۳۲۷). در ادامه این زندگی‌نگاشت‌ها، داستان‌گزاری از اهل اسکندریه، پیرامون قرن دوم میلادی کتابی به یونانی تحریر کرده، روایت آن را به مورخ و فیلسوف هم‌عهد و هم‌درس اسکندر یعنی کالیستنس و شاگرد ارسطو نسبت داد. اصل یونانی این رمان باقی است.

نخستین ترجمه از این حکایت‌ها در قرن چهارم به دست جولیوس والریوس از یونانی به لاتینی بود. دیری نپایید که در مشرق‌زمین هم رواج یافت. نخست به زبان سریانی، سپس به زبان پهلوی و نهایتاً با اضافاتی به عربی، ترجمه و با روایت‌های افسانه‌آمیز ذوالقرنین آمیخته شد (صفا، ۱۳۷۰: ۴۷۱).

همین روایات، بی‌تردید در ساختن چهره دوگانه اسکندر در ایران تأثیر داشته است. در متن‌های پهلوی، او اهریمن بدبخت پتیاره گجسته، شاه‌گش، مغ‌گش، مردم‌گش، ویران‌گر و سوزاننده اوستا، ویران‌کننده آتش‌کده‌هاست (ارداویراف‌نامه، مجله مهر، ۱: ۹؛ فرنیغ دادگی، ۱۳۶۸: ۱۴۵).

در شاهنامه فردوسی هم به ستم‌کاری و هم به نیک‌انگاری اسکندر اشاره شده است که ستم‌کاری او در ضمن چند بیت به صورت اشاره گذرا است. در سخنان اردشیر خطاب به فرزانشان ایران آمده است:

کسی نیست زین نام‌دار انجمن	ز فرزانه و مردم‌رای‌زن
که نشنید کاسکندر بدگمان	چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاگان ما را یکایک بکشست	به بی‌دادی آورد گیتی به مشت

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۵۷/۶)

در روایت دیگر فردوسی، فردی حکیم و دانا و پیامبرگون بوده که برخی دلیل تلاقی این روایت‌ها را، به جهت استفاده فردوسی از منابع عربی می‌دانند (نلدکه، ۲۵۳۷: ۷۵ - ۷۶؛ صفا، ۱۳۷۵: ۴۷۲). از جهت دیگر ممکن است روایت ترجمه شده کالیستنس به زبان پهلوی در این نگرش بی‌تأثیر نبوده باشد. چون مطابق این روایت و روایت‌های تاریخ‌نگاران در مورد مادر اسکندر، فرزندش از هم‌بستری زئوس با او زاده می‌شود. دلیل دیگر هم می‌تواند این باشد که نژاد اسکندر به شاهان ایرانی نسبت داده شده است که حالت فرهمندی و شاه‌خدایی داشته‌اند.

۲- اسکندرنامهٔ ناصری کرمانی

۲-۱- ناصری کرمانی

ناصری فرزند علی الیاس (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۱۵۸/۹)، یکی از شاعران خطهٔ کرمان که مدتی در دربار ظل‌السلطان به سر می‌برده است. به‌گونه‌ای که از کلام شاعر پیداست، او از کودکی در دربار شاهان بوده که نشان‌دهندهٔ موقعیت خاص او و نزدیکی به دربار است.

سال از شش فزون بُدی که ره‌ی بُد مقامم به پای تخت شه‌ی

(ناصری، ۱۳۰۰: ۴۵)

آمال و آرزوهای شاعر راه‌یافتن به نزد ناصرالدین‌شاه بوده، ولی نتوانسته که به دربار راه یابد:

کس نبد از رجال دولت شاه
سوی شه‌رَم نگشت کسی
که ورا می‌نبود با من راه
جهد و کوشش اگرچه گشت بسی

(همان)

ولی ظاهراً بخت با او یار نبوده است و گلهٔ شاعر غیر از ناسازگاری بخت، از کساد بازار هنر است:

مر مرا جز هنر متاع نبود
چون نبد هیچ کس خریدارش
که توانم از آن نمودن سود
زان نبردم همی به بازارش

ولی شاعر قرار بخت خود را نه در دربار ناصرالدین‌شاه، بلکه در خانهٔ فرزندش ظل‌السلطان می‌یابد.

تخلّص او ناصری است. او در پی شکوه‌نامه به ظل‌السلطان خود را ناصری نامیده است:

راست باید چو ناصری گوید
هم‌چو او راه راستی پوید

(ناصری، ۱۳۰۰: ۴۰)

چون نام و نشانی از او موجود نیست، مشخص نیست آیا او تخلّصش را از ناصرالدین‌شاه کسب کرده یا خیر؟ او خود را اهل هنر می‌داند که عزتشان حفظ نشده و از هنر خود برای گنج‌جستن سود نبرده‌اند. از اشاره به گوشه‌ای از زندگی، معلوم است که دارای زر و مال کافی نبوده:

راستی قوتش به بازو نیست
مر مرا جز هنر متاع نبود
آن که را سیم در ترازو نیست
که توانم از آن نمودن سود

(همان: ۴۷)

ناصری علاوه بر شاعری، خطاطی زبردست هم بوده است و این از خطِ نیکوی شاعر در نگارش دیوانش بوضوح پیداست. غیر از *اسکندرنامه*، کتابی با عنوان غدیریه به شماره ثبت ۱۹۸۳۸۴ کتاب‌خانهٔ دانش‌گاه تهران به خطِ نستعلیق به تاریخ ۱۲۰۹ در ۱۰ برگ موجود است. این کتاب هم خطاب به ظل‌السلطان سروده شده و با این بیت آغاز شود:

شنیده‌ام به چنین روز خالق سبحان به جبرئیل امین داد این چنین فرمان... مشخصات نسخه با جدول زرین و مشکی و لاجورد و شنگرف، در برگ ۶ پ تا ۸ ر، نامه سراینده به ظل‌السلطان و اشعاری از همو دیده می‌شود. شماره ثبت آن، (۱۳۱۴۶) که در هر صفحه ۱۱ سطر به ابعاد $۱۴/۵ \times ۱۰$ ، گ ۱۴×۲۱ ، کاغذ فرنگی قهوه‌ای - جلد تیماج سرخ مقوایی. محتوای کتاب شامل چند قصیده است که در قصاید پایانی شاعر به مدح شاهزاده ظل‌السلطان و حسب حال می‌پردازد.

۲-۲ - نام، هدف و مدت سرودن کتاب

نام کتاب / اسکندرنامه است، ولی آن‌چه از فحوای کلام شاعر برمی‌آید، این نوشته ادامه سلسله سروده‌هایی از اندرز خسروان است: «این کهین بندگان یزدان، در نامه‌ای که او را اندرز خسروان نام گذاشته و از گفتار و کردار پادشاهان ایران نگاشته و می‌نگارد... امیدوار چنانم که پس از دیدار داستان اسکندر یونانی که نمونه از داستان شهریاران ایران است، به اندازه مایه خرد و دانش خویش بر پایه‌ام افزایند...» از کتاب / اندرز خسروان اثری در دست نیست و تنها اشاره به این مطلب، در همین کتاب / اسکندرنامه است. او هدف خود را از سرودن این کتاب، غیر از یادگار نهادن اثر، افزایش آبرو و افزونی نان ذکر کرده است.

اندرین نامه بس بیردم رنج تا پس از رنج می‌بیابم گنج
تا مگر شاه «سایه یزدان» آبرویم فزاید و هم نان
(ناصری، ۱۳۰۰: ۴۴)

زمان سرودن کتاب آن‌گونه که از فحوای مطلب بدست می‌آید، ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ قمری است.

ظاهراً این اثر شاعر، مورد توجه بوده است که شاعران دیگر در مورد او داد سخن گفته و با اشعار خود، ارزش و اعتبار سخنش را یادآور شده‌اند. این اشعار را ناصری کرمانی در ذیل / اسکندرنامه جمع‌آوری کرده است. طغراء تفرشی سراید:

سکندر خواست ماند زنده جاوید نشد این مدعا او را می‌سّر
ولی اعجاز کلک ناصری کرد مؤبّد زندگانی بر سکندر
(ناصری، ۱۳۰۰: ۲۸)

یا سه‌های شیرازی [۳] سراید:

هرچند ز دست رفته کالای سخن بر چرخ نهاده ناصری پای سخن
در قصه دارا و سکندر امروز اسکندر دانش است و دارای سخن
(همان: ۲۷)

۲-۳- موضوع کتاب/اسکندرنامه

این کتاب در عنوان‌های زیر به شعر درآمده است: نخست در نژاد اسکندر؛ نامهٔ اسکندر به ارستو [۴] پس از بچنگ‌آوردن ایران؛ پاسخ نامهٔ اسکندر از ارستو؛ بدرود کردن اسکندر یونانی تخت و دیهیم کیانیان را در شهر زور بابل؛ ویران کردن یونانیان تخت جمشید را به فرمان اسکندر؛ در ستایش بزرگواری اسکندر که به چه اندازه هنرپژوه و هنرپرور بوده؛ انجمن کردن اسکندر با مردمان دانشور و ستایش یزدان و آگاهی دادن مردم را از مکافات بدی و پاداش نیکی؛ خواندن سران سپاه اسکندر را به شبیخون بر دشمن و پاسخ اسکندر که این پیشه دزدان است و پادشاهان را دزدی نشاید؛ از بردباری اسکندر سراپید؛ در گذشت اسکندر گوید؛ داوری دو تن از نزدیکان اسکندر نزد اسکندر؛ درخواست دستور از اسکندر که زن بسیار کن تا هر سرزمینی را به فرزند سپاری و پاسخ اسکندر؛ پرسش نمودن از اسکندر و پاسخ دادن اسکندر؛ پرسش از اسکندر یکی در هنگام مرگ اسکندر؛ سخن گفتن اسکندر با دستوران و سران سپاه خویش و بدرود گفتن آن‌ها؛ پیام دادن اسکندر مادر را؛ انجمن کردن مردم یونان پس از اسکندر و پادشاهی را به پور اسکندر، اسکندروس دادن و نپذیرفتن او و گوشه‌گزیدن او.

همان‌گونه که ذکر شد، ظاهراً هدف شاعر، سرودن نامه‌ای از رفتار بزرگان برای اندرز خسروان بوده است. او در شرح حال کوتاهی، هدف خود را در قالب سخنان مدحی؛ بیان حکمت و بزرگی پیشینیان فرزانه و خردمند ذکر کرده است. «...و بیش از همه مردم ایران، مرا رسد که روز و شام او را ستایم ازیرا که سالی چند است در سایهٔ کاویانی درفش بنفش خویش جای داده و از هر گونه اندوخته گیتی بی نیازم فرموده...» سپس شرح حالی از خاندان ناصری می‌انگارد. ابتدا اشاره به سه فرزند ناصرالدین دارد که فرزند بزرگش، ظل‌السلطان را لایق صدهزار تحسین می‌بیند:

«فسانه گشت و کهن داستان اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر»
حلاوت دگر آن به که آن سخن باشد همه مدایح مسعود افتخارفخر
(ناصری، ۱۳۰۰: ۳۸)

او بعد از داد سخن، از حاکم کرمان به نام وکیل‌الملک [۵] شکایت می‌کند که با ستم خود خانهٔ رعیت را سوخته است و دو حاکم دیگر که با بودشان، نه مردم خواب دارند و نه خور. این حاکمان به جای خراج در پی تراج حیوانات مردمند. این ستم، گاه از جهت نوریان کجور و گاه از جهت شاهسون بوده و با یادآوری عدل و داد نوشیروان، دلیل آبادی را عدل نوشیروانی می‌داند. درحقیقت، وکیل‌الملک کوششی بسیار برای آبادی کرمان انجام داده‌است ولی شاید اشاره شاعر به کارهایی مثل به تیول گرفتن املاکی از خالصجات دیوانی باشد که هنگام پرداخت مالیات، مردم فشار زیادی را تحمل می‌کردند. یکی از واقعات تاریخی درنوشته‌های اعتمادالسلطنه، عمق فاجعه را نشان می‌دهد: «از

قرار مشهور حکومت کرمان حراج است. حسام‌الملک هشتاد هزار تومان به شاه می‌دهد. بیست هزار تومان به صدراعظم و غیره. میل صدراعظم این است که به رکن‌الدوله داده شود و آن ابله زیاده از هشتاد هزار تومان نمی‌دهد. بعد از قراری که شنیده شد، خود نصرت‌الدوله این مبلغ را متقبل است و چون صدراعظم به قم رفته است، هنوز معین نیست چه خواهد شد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۱۰۶۸). سال ۱۲۸۵ ه.ق، قحطی که در پی خشک‌سالی نصیب کرمانیان شده بود، منجر به شورش شال‌بافان شد «... برای وکیل‌الملک آرد خرواری یک تومان و هشت‌هزار دینار یا کم‌تر تمام می‌شد، اما وی خرواری ده تومان و بیش‌تر به خبازان می‌داد. به سبب همین گرانی آرد، پخت نان کم شده، به قدر کفایت به مردم نمی‌رسید. مردمی که اکثر آن‌ها در صنعت شال‌بافی مشغول بکار بودند از گرسنگی به فریاد آمده ... (باستانی پاریزی، ۱۳۶۸: ۲۷۲). ناصری کرمانی یادآور می‌شود که چهار نفر در آبادی ملک شریکند: قاضی، امیر، خراج‌گیر و نامه‌گیر. منظور از نامه‌گیر شاید اشاره به شاعران و نویسندگان باشد که از نیک و بد به شاه خبر دهند و از رشوه‌خواری یا دولت‌خواهی سه گروه دیگر به شاه بنویسند.

۲-۴- متن‌شناسی و نقد منابع مورد استفاده شاعر

روایت مورد استفاده شاعر در مورد اسکندر، روایت نظامی است؛ چون همان‌گونه که ذکر شد از منابع منظوم تنها فردوسی به ادامه نسب کیانیان در اسکندر اعتقاد دارد و بقیه منظومه‌سرایان از نظامی، امیرخسرو دهلوی و جامی به رومی بودنش معتقدند. شاعر اسکندر را دهمین فردی داند که به جای کیانیان نشست:

دهمین از کیان سکندر بود کز هنر از همه فزون‌تر بود
(ناصری، ۱۳۰۰: ۵)

قبل از اسکندر بنا به روایت فردوسی، قباد، کاووس، خسرو، لهراسپ، گشتاسپ، بهمن، همای، داراب و دارا، نه شاه کیانی شکوه‌مند ایران هستند که اسکندر با قطع شاهنشاهی ایرانی به جای دارا بر تخت می‌نشیند. نظامی با این روایت مخالفتی ندارد، ولی اسکندر را از نسل ایرانیان نمی‌داند. به طور کلی سه نظر از طرف تاریخ‌نگاران و ادیبان برای نژاد اسکندر بیان شده است: مطابق روایت نخست، داراب بعد از غلبه بر فیلقوس، با دخترش ناهید، ازدواج می‌کند:

پس پرده تو یکی دخترست که بر تارک بانوان افسرست
به من ده و بفرست با باژرم چو خواهی که بی‌رنج مانی به بوم
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵ / ۵۲۱)

به دلیل بوی ناخوش نفس‌های عروس، دل پادشاه سرد می‌گردد و او را نزد پدر بازمی‌گرداند. عروس از داراب باردار است و بعد از به دنیا آمدن اسکندر، مدتی او را از

دیده‌ها پنهان می‌کنند و ...

یک روایت دیگر این‌که اسکندر فرزند زنی زاهد بود که بعد از جدا شدن از شوی، به ویرانه‌ای فرزند را بدینا می‌آورد و در حین شکار، شاه کودک را می‌یابد، می‌پروراند و ولی عهد خود می‌کند. نظامی ضمن نقل این روایت‌ها، روایت

درست آن شد از گفته هر دیار که از فیلقوس آمد آن شهریار
دگر گفته‌ها چون عیاری نداشت سخن‌گو بر آن اختیاری نداشت

(نظامی، ۱۳۸۱/الف: ۸۲)

در مجمل‌التواریخ و القصص به نقد روایتی پرداخته شده که اسکندر را فرزند بختانوس می‌داند: «بسیار گونه روایت کنند اندر نسب او، در سکندرنامه گوید، بختیانوس ملک مصر حاذ بود چون از پادشاهی بیفتاد، به زمین یونان رفت متنگر و حیل‌ها کرد، تا خود را به دختر فیلقوس رسانید، بجادوئی، نام وی المفید و از وی سکندر بزاد. و چند روایت دیگر نامعقول گویند، در مادر او که دختر فیلقوس بود.» (مجم‌التواریخ و القصص، بی تا: ۳۱). در دوران سلطنت اردشیر دوم، فرعون مصر نکتانیبو اول بود (۳۷۹-۳۶۱ ق م). مؤسس سلسله سی و یکم که در سال ۳۷۴ ق م. حمله فرنا باز سردار سپاهیان ایران را به استحکامات دلتای نیل دفع کرد و شکست ایرانیان در این جنگ موجب طغیان سایر ساتراپ‌نشینان مغرب آسیای صغیر شد.

یک روایت دیگر از آقاخان کرمانی آمده: «داریوش به مکدونیا می‌رود و زن قرال مکدونیا، از او آبستن می‌شود. بعد قرال اسکندر از او بدینا می‌آید. (قرال: واژه ترکی به معنای رئیس و پیشوا است)، زیرا در آن زمان موافق قانون «لیکور» [۶] اهالی اسپرته و یونان را عادت بر این بود که هر جوان رعنا و رشیدی می‌یافتند که زنشان بدان مایل است نزد او رفته، به پوزش درخواست و التماس می‌نمودند که شما آمده از خود به وطن ما فرزندی دهید...» (آقاخان، ۱۳۱۳ ق: ۷۰). امیر خسرو دهلوی هم به شیوه نظامی قدم بمیان می‌گذارد و مدعی است که به دنبال بیان ناگفته‌های نظامی است.

ناصری اسکندر را پسر فیلقوس دانسته، روایت برخی داستان‌سرایان را در مورد این‌که گوهر اسکندر از داراب است، نمی‌پذیرد:

راستی راست این سخن نبود این بر ناصری حسن نبود

(همان: ۵)

و استدلال می‌نماید اگر او تخمه داراب بود هرگز کاخ جم را خراب نمی‌کرد. در این‌جا می‌توان گوشه‌هایی از گرایش شاعر به هویت و فرهنگ ملی را ملاحظه کرد.

خلاصه این‌که شاعر، اسکندر را در دانش و بینش بی‌نظیر می‌داند و معتقد است که او حکمت و سلطنت را با هم داشت. این جنبه زندگی اسکندر هم در شاهنامه و هم در

اسکندرنامه نظامی تکرار شده است.

در ادامه ارسطو را وزیر و استاد اسکندر داند. شاهنامه اسکندر را شاگرد ارسطو گفته اما نظامی او را شاگرد نوماجس، پدر ارسطاطالیس ذکر کند. از نظر تاریخی «ارسطو ۳۸۴ ق.م و اسکندر ۳۵۶ ق.م تولد یافت. شاگردی آنان بعید است» (صفا، ۱۳۷۱: ۴۷۲).

ناصری، در نامه اسکندر به ارستو در مورد تعیین تکلیف سرزمین‌های فتح‌شده، هم از روایت فردوسی و هم نظامی استفاده کرده است، ولی در جواب ارسطو بیش‌تر جنبه حکمت‌گون کلام ارسطو را آورده و ذکر کرده که ارسطو فرموده تا به کیانیان سخت نگیرد و بعد به ترتیب، شکوه شاهان کیانی را برای اسکندر یادآور می‌شود و می‌خواهد تا به شکرانه نعمت خداوندی، ایرانیان را آزار ندهد و برای راحتی خودش، کشور را به کیانیان دهد تا با هم بجنگند و به شاه نپردازند و ... جالب این‌جاست که در پایان هر قسمت از اشعار، حکمت‌هایی بسیار بیان می‌شود؛ مثلاً:

کند چاهی عمیق در راهت	نفکنند دیو نفس در چاهت
از ارستو نیوش، آدم باش	فکر نام نکو به عالم باش

(ناصری، ۱۳۰۰: ۱۲)

روایت دیگر این کتاب در باب مرگ اسکندر در بابل است که با روایت شاهنامه هم‌خوانی دارد. او سال ۳۲۳ ق م در سن ۳۲ سالگی در کاخ بخت‌النصر درگذشت. روایت مرگ اسکندر در اثر نظامی شهر زور است. ناصری به کمک روایت نظامی (نظامی، ۱۳۸۱: ۱۱۲)، زمان شاهی اسکندر را سیزده سال و مدت عمرش را سی و شش سال ذکر کرده است. «در تاریخ سن بقدرت رسیدن اسکندر بیست سالگی است» (صفوی، ۱۳۶۴: ۲۰-۲۲).

چو آمد ز بابل سوی شهر زور
سلامت شد از پیکر شاه دور

(نظامی، ۱۳۸۱ ب: ۱۱۰)

روایت جالب توجه دیگر اشاره به واقعه تاریخی به آتش کشیده شدن تخت جمشید با اغوای یار پری‌پیکر اسکندر است که در حال مستی شاه، ستم ایرانی‌ها را به یونانیان گوش‌زد می‌کند و باعث می‌شود شعله‌های خشم شاه، ملکت و مالی را که جاه و جلال هخامنشان بود، به آتش کشد:

آن‌چنان آتشی که کس نتوان
بنشانند به قلزم و عَمان

(ناصری، ۱۳۰۰: ۱۹)

اسکندر پس از گذر از معبر پارس به تخت جمشید وارد شد و با لشکریانش این شهر را غارت کردند. او پس از بدست آوردن خزانه شاهی، به تحریک یک بانوی آتیکی به نام طائیس قصر را به آتش کشید (صفوی، ۱۳۶۴: ۲۰).

«اسکندر جشن فتوحات خود را گرفته، قربانی‌ها برای خدایان کرد و ضیافت‌های درخشان داد. یکی از زنان، که طائیس نام داشت و در آتیک تولد یافته بود، گفت یکی از

مهم‌ترین کارهای اسکندر در آسیا که باعث فخر و نام نیکش خواهد بود، این است که با من و رفقایم به راه افتاده، قصر را آتش زنند... اول پادشاه و بعد از او تائیس مشعل‌هایی در قصر انداختند و دیگران از آن‌ها پیروی کردند و چیزی نگذشت که تمام قصر یک پارچه آتش شد (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۲ / ۱۴۳۲-۱۴۳۴). آنان با این عمل می‌خواستند انتقام حاکمیت مدت‌دار ایرانیان را بر سرزمین یونان بستانند و درنهایت هم به خواسته خود جامه عمل پوشانند.

این روایت در نظامی و دیگران نیامده است. ضرورت روی‌آوری به دنیای ترجمه با فراهم شدن زمینه‌های اجتماعی بعد از دوره فتح‌علی‌شاه، کم کم اندیشه‌های شکل‌گرفته در قالب پژوهش‌های جدید، از معبر اروپا به ایرانیان هم رسید و نخستین انقلاب‌های فکری، روی‌آوری به هویت فرهنگی جدیدی بود که تنها قسمتی از آن را در زمان دهقانان خراسان، بخصوص فردوسی، سراغ داشتیم. این هویت قومی و فرهنگی با مطرح شدن چهره‌های تاریخی در لابه‌لای نوشته‌های تاریخ‌نگاران جدید، شور و هیاهویی تازه به راه انداخته بود که از این میان می‌توان به نگاشته‌های جلال‌الدین میرزا و آقاخان کرمانی اشاره کرد.

در روایت‌های بعدی اسکندر فردی است که مردم را به یک‌تاپرستی می‌خواند، فردی که از شبیخون می‌پرهیزد و بسیار بردبار است. نظامی هم با اشاره به این امر، شاه را فردی می‌داند که رسم آتش را زدوده و از مردم خواسته که به دین حنیفی پناه آورند (نظامی، ۱۳۸۱ الف: ۲۴۰).

گاهی گفتارهای کتاب با هم متناقض هستند؛ مثلاً حکایت فردی که از اسکندر می‌خواهد که زن‌هایی بسیار برای داشتن فرزندان زیاد گیرد تا هر کشور را به فرزندی دهد و اسکندر جواب می‌دهد که فرزند نیک، خوب است ولی بهتر از آن، نام نیکو است. او با آتش زدن تخت جمشید، به جز بدنامی برای خود، ارمغانی نیافت. از جهت دیگر اسکندر زبردست زنان شدن را سخت نکوهش کرده است:

زیردست زن ار شود این کس ذکر خیرش کجا کنند از پس؟

(ناصری، ۱۳۰۰: ۲۴)

درست شاعر در حکایات پیشین هم‌نشینی شاه با معشوقی که عامل آتش زدن تخت جمشید بود، به تصویر کشیده بود.

برخی جاها در سخن از مضمون سخنان فردوسی استفاده کرده است. هنگام وصیت به مادر گوید:

هر که زاییده گشت خواهد مرد خنک آن کس که گوی نیکی برد

(همان: ۲۶)

فردوسی در کلام گیرا و زیباتر سروده است:

هرآن کس که زاید بیایدش مرد
اگر شه‌یارست اگر مرد خرد
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/ ۵۲۰)

۲-۵- نسخه‌های کتاب

از این کتاب دو نسخه وجود دارد یکی در کتاب‌خانه مجلس به شماره ثبت ۱۸۵۳۴ به خط خود شاعر در به طول و عرض ۲۰ در ۳۹ سانتی‌متر که با جمله «هو الله تعالی شأنه» آغاز می‌گردد. در ادامه با دو بیت شعر:

آنکس که کشیده جام صهبای سخن	داند به کجا نهاده‌ام پای سخن
در دوره خود به زیر این چرخ بلند	مانند سکندریم دارای سخن
***	***

در دوره ما شکسته کالای سخن	خالیست اگرچه نیز جای سخن
گویند که در فارس قوام‌الملک [۷] است	امروز سخن‌شناس و جویای سخن

(ناصری، ۱۳۰۰: ۴)

بعد از این ابیات متن شروع می‌شود. در پایان/اسکندرنامه یک رباعی آمده:

امروز ارستو و سکندر بود آن	کز دانش و داد بهره دارد به جهان
جز این بود ار شاه مخوانش تو شبان	گرگ است و بود شیر درنده به از آن

(همان)

بعد عکسی از خود با مهر اسم نهاده است. در صفحه بعد چهار عکس از ناصرالدین شاه، ولی‌عهد، ظل‌السلطان و نایب‌السلطان آورده است. در صفحه بعد نوشته است: این نامه از آغاز تا سرانجام پارسی است... در شهر صفر ۱۳۰۵. بعد دو صفحه‌ای به نثر دارد که به این پیام ختم می‌شود: امیدوار چنانم که [ظل‌السلطان] پس از دیدار داستان اسکندر یونانی که نمونه از داستان شه‌یاران ایران است، به اندازه مایه خرد و دانش خویش بر پایه‌ام افزایش دهد. چشم دهش و بخشش اسکندر نخستین را از اسکندر دومین دارم... بعد از این نوشته در همان قالب و شکل شکوائیه و مدحیه‌ای ترتیب می‌دهد و سرانجام آید: سپردن اندرز خسروان را به مقرب‌الخاقان میرزا عبدالوهاب شاطرباشی و خزینه‌دار و جامه‌دار و پیش‌خدمت حضور مبارک حضرت اقدس سلطان مسعودمیرزا ظل‌السلطان.

نسخه‌ای دیگر به شماره ۲۸۲ در دانش‌گاه تهران ثبت و ضبط است که با نسخه حاضر در صفحه‌بندی و شکل متفاوت است. این نسخه هم با جمله «هو الله تعالی شأنه» آغاز می‌گردد و از دوبیتی‌های دیگر در آغاز/اسکندرنامه خبری نیست. بخش/اسکندرنامه ۲۲۲ بیت است که در مقایسه با نسخه مجلس، چهارده بیت بیش‌تر دارد. افزون بر این، کاتب برخی عنوانه‌ها را نیز عوض نموده است؛ مثلاً ویران کردن یونانیان استخر را به فرمان اسکندر در نسخه مجلس آمده است: ویران کردن یونانیان تخت جمشید را به فرمان اسکندر. متن/اسکندرنامه در شانزده صفحه ۱۴ سطری در داخل کادر نوشته شده است.

گذشته از این نگاره‌های انتهای کتاب در این نسخه وجود ندارند؛ هم‌چنین مدحیه شاعران دیگر در مورد شاعر، در این نسخه آورده نشده است. زمان نسخه‌برداری و یا نویسندهٔ نسخه هم نامعلوم است.

۲-۶- سبک‌شناسی اثر

شعر فارسی بعد از دورهٔ صفویه، بازگشتی به دوران گذشتهٔ این زبان داشت. قاجاریان که در این برهه با حاکمیت مقتدرانهٔ خود توانسته بودند به اوضاع نابسامان بعد از کریم‌خان زند پایان بدهند، با توسعه‌طلبی کشورهای اروپایی از قبیل انگلستان، فرانسه و روسیهٔ تزاری روبه‌رو بودند. این رودررویی با وجود جنبه‌های منفی که برای ایران در پی داشت، ولی از جهت دیگر پیشرفت‌های دنیای صنعتی را همراه داشت. با وجود تحوّل روزافزون دنیای جدید، شاعران رو به گذشته حرکت کردند و در پی دستیابی به افتخارات گذشته بودند. قله‌های افتخارات گذشته به گونه‌ای نبود که باسانی در دست‌رس باشد و شاعران برای رسیدن به آن تنها توانستند آغاز مسیر را طی کنند و موفق به آفرینش اثری جالب توجه نشدند. خوبی این جنبش جهانی این بود که اندیشه‌ها از مرزهای اروپایی گذشت و بسیاری از تحصیل‌کردگان، ضرورت دستیابی و پیشرفت در تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را احساس کردند و با ایجاد زمینه‌های دنیای نوین مثل گسترش صنعت ترجمه و چاپ کتاب‌های گوناگون، زمینه را برای ایجاد سبک مشروطه آماده ساختند. گرایشی که شاهان قاجاری به شیوه‌های درباری گذشته از خود نشان دادند، منجر به تشکیل گروه‌های جدید شاعران درباری در قالب انجمن‌هایی شد که کار آنان غالباً مدح و ستایش بود. از جهت دیگر شعر را از بین طبقات عامه که در دورهٔ صفویه رواج داشت، به دربار کشاند و همان رونق بازار شاعران دورهٔ غزنوی و سلجوقی حاکم شد. چون شاعر می‌بایست آئینهٔ ذهن و زبان عصر خود می‌شد ولی این نگاه به گذشته نتوانست اثری درخور توجه را خلق کند و اگر بِنُدرت اشعار زیبایی سروده می‌شد همان‌هایی بود که خود را درقید و بند گذشتهٔ ادبی قرار نمی‌داد و هم‌چنان رو به جلو حرکت می‌کرد.

ناصری کرمانی در انجمن شاعران اصفهان متعلق به محفلی بود که گرد ظل‌السلطان جمع بودند و به مدح و ستایش او می‌پرداختند. شعرهای او در *اسکندرنامه* تقلیدی از شعر فردوسی و نظامی بود که بیش‌تر گرایش او در لفظ و معنی به سمت و سوی نظامی بود. در ادامه به صورت مختصر به ویژگی سبکی شعرش پرداخته خواهد شد:

۲-۶-۱- سبک نوشتاری

چون نسخهٔ خطی مجلس به خط نویسنده بوده است، مواردی چند از نوع نوشتار را می‌توان در سبک نوشتاری نویسنده نام برد:

الف. نوشتن چه به جای «چو» که در چندین جا تکرار شده است: هم به بینش چه او بصیر نبود* جای جم تکیه زد چه اسکندر.

- ب. حذف ب پیشوندی در قید: به جای بویژه، ویژه بتهایی آمده است: ویژه خسرو که بس بُود هشیار * ویژه در حق ناصری گویی.
- ج. رسم الخط ارستو که با «ط» بوده به صورت «ت» آمده است: چون ارستو گواه شاه بس است.
- د. تلفظ برخی اسمها در این اثر متفاوت نوشته شده است: به جای کیقباد، کیغباد آمده است: یاد آور ز کیغباد مهین.

۲-۲- واج‌ها

- فرایند واجی کاهش، افزایش و ادغام در اشعار بچشم می‌خورد:
۱. مثال تبدیل مصوت بلند او به مصوت کوتاه - در این اثر بکرات دیده می‌شود: که به گیتی نبوده انده‌گین؛ شادیش انده است و گنجش رنج * بیم و امید هر دو د در من
 ۲. مصوت کوتاه گاهی به ضرورت وزن به سکون تبدیل می‌شود: کز خرد بر روانش باد درود.
 ۳. مصوت بلند «ا» به مصوت کوتاه «آ» هم دیده می‌شود: بر مه روی خود ستاره می‌پاش.

۲-۶-۳- واژه‌ها

الف. فعل: افعال در اسکندرنامه شکل تاریخی دارند و کم‌تر از صورت فعل‌های امروزی‌تر استفاده کرده است. در ادامه به مهم‌ترین شاخص سبکی استفاده از اشعار اشاره می‌شود:

۱. ی: در قدیم به آخر فعل ملحق می‌گردید و برای نشان دادن استمرار بود. این یا به جای «می» یا «همی» به آخر فعل ماضی ساده یا مطلق پیوندد و بر استمرار و دوام دلالت کند و چون از شش صیغه ماضی به دو صیغه مفرد مخاطب و جمع مخاطب ملحق نمی‌شود، آن را ماضی استمراری ناقص هم نامیده‌اند. شاعر از این «ی» استفاده کرده است: : گر به یک کس جهان بماندی و بس * به سرای دیگر کشیدی رخت.

۲. * همی / می. حرف نفی بعد از ادات می / همی می‌آید: می نبد بزم و رزم اسکندر.

۳. * همی گاهی قید، صفت است و جزء صرفی جمله نیست: می ندیده است مرد هم او رد.

۳. فعل امر. در این فعل جزء صرفی «می» به معنای «ب» بکار می‌رود: با بد و خوب نیکویی می‌کن.

۴. بکار بردن فعل‌های قدیمی مطرود شده. گفت شیرین نیوش ای خسرو.

۵. بین «ن» نفی و فعل فاصله افتاده و به صورت «نه» آمده: با غم و محنتش نه بگذارند

۴. گاهی در مضارع نیز ماضی استمراری میان «می» و فعل «ب» واقع می شده است، اما امروزه معمول نیست.

تا پس از رنج می بیابم گنج.

۵. در ماضی استمراری، گاهی نون نفی بر خلاف معمول پس از «می» و پیش از فعل آید: می نبد بزم و رزم اسکندر.

*در فعل آینده هم این مسأله صادق است: به جز از تیغ می نخواهد دید

۶. فعل دعایی با افزودن «ا» پیش از حرف آخر ساخته است:

گرچه نیکو کناد پاس همه.

ب. اسم: در /سکندرنامه به مانند آثار نخستین فارسی دری، تلفظ واژه‌ها صورت

یکسانی ندارد و این جز بازگشت به زبان گذشته نمی باشد

۱. استفاده از تلفظ رایج واژه‌ها در سبک خراسانی: سخن به جای سخن:

به بد و خوب نیکویی می کن که از این به کسی نگفت سخن

در این زمینه حتا واژه‌های دیگر به همان شکل و معنی قدیمی دیده می شود؛ مثل

ستان: دیوستان خواست تا زند راهش؛ خدیو به جای خدا: چون سکندر خدیو دانش مند.

۲. بکار بردن بام به جای بامداد: تا گه بام آتش افروزی.

۳. کاربرد نادرست واژه‌ها در معنی یکدیگر: کنکاش: بد به کنکاش مردم بخرد. این

واژه به معنی رای زنی است. ادبا گاهی آن را به جای کندوکاو اشتباه گرفته، به این معنا

رواج داده اند.

۴. استفاده از واژه‌های دساتیری

پس از نیایش شت شاهنشاه: لغت شت فارسی نیست نخستین بار در دساتیر چاپ

ملافیروز بکار رفته است. این لغت هندی است، اما نه مانند لغات کپی (بوزینه) و شکر و

شمن و چندن (صندل) که از زمان بسیار قدیم داخل فارسی شده باشد. شت به این

معنی در نوشته های قدیم فارسی نیامده و در فرهنگ جهانگیری که آن هم در هند نوشته

شده یاد نگردیده است. در همه فرهنگها، شت مخفف شتل، و مصطلح در قمار، یاد شده

است و در دبستان المذاهب به معنی حضرت بکار رفته است (معین؛ نقل در: محمد حسین بن

خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۳/ ۱۲۵۱). جز تو کس نیست اندران فرگاه: لفظی است که به عربی

حضرت می گویند. بر ساخته دساتیر (همان: ۴).

*استفاده از واژه‌های امروزی: هر چه می بود شاه را قانون

ج. حروف

۱. استفادهٔ زیاد از الف اشباع: شاعر بارها از الف اشباع یا اطلاق به مانند فردوسی در

داستان بیژن و منیژه استفاده کرده است (فردوسی، ۱۳۹۲: ۲/ ۳۱۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۷۹). الف

اطلاق یا اشباع « الفی است که شعراء متقدم از الف اطلاق اشعار عرب گرفته‌اند، که عرب در قافیۀ جمال و کمال مثلاً چون وزن اقتضاء حرفی دیگر کند، اگر لام در محل نصب باشد، الفی بدان الحاق کنند، گویند جمالا و کمالا، و اگر در محل رفع باشد گویند جمالو و کمالو، و اگر در محل جر باشد گویند جمالی و کمالی و این الف و واو و یاء را حروف اطلاق خوانند؛ یعنی حرف رَوی را به حرکت مطلق می‌گرداند و قید سکون از وی برمی‌دارد و به حکم آن که در پارسی بیشتر کلمات مسکنه‌الواخر است، چون وزن اقتضاء حرکت رَوی کردی، الفی بدان الحاق کردند... آن را الف اشباع خواندندی؛ از بهر آن که تولد الف جز از اشباع فتحه ماقبل نخیزد...» (شمس قیس رازی، ۱۳۵۲: ۲۰۱ - ۲۰۲).

در سخا و سخن بود سمرا این دو دارند مردم هنرا

۲. بکار بردن دو حروف به شکل قدیمی: شکل «اندر» به جای در یا «ایدون» چون چنین است نیست اندر خور؛ گفت گر داوری کنم ایدون.

۳. آوردن ادات مر زینت همراه با را * مر نژاد کیانیان را هم...

۴. بکار بردن را به جای حرف اضافه: شکر بیش از همه سکندر راست

د. صفت

۱. استفاده از صفات برتر و برترین به شکل قدیمی

نکته در مورد این صفات، بکار بردن که و مه به صورت کهتر و مهتر و مهین و کهین

است: بر مهین خسروان نیکانجام

یاد آور ز کیغباد مهین

ه. ضمیر

بکار بردن ضمیر شخصی برای اشیا: نیز بهمن در او نکرد درنگ

۲-۶-۴- بلاغت

ناصری کرمانی از بلاغت در برخی جاها بیش‌تر و پررنگ‌تر برای آفریدن اثرش سود جست است. در استفاده از صحنه‌های بلاغی رد پای نظامی در کلامش آشکار است و در بیان حکمت، پرهیزی از شعر سعدی در اثرش دیده می‌شود. آن هیجان و شور حماسی شاهنامه در این اثر نمایان نیست.

در ادامه با بررسی هر کدام از این صور خیال میزان بهره‌بردن شاعر از هر کدام را بیان خواهیم کرد.

الف. کنایه: در استفاده شاعر از علم بیان، نظر او بیش‌تر به کنایه بوده است که در این

زمینه ابداعی در شعرش دیده نمی‌شود. گندم از گندم است و جواز جو؛ کرد بدرود این

سرای دورنگ؛ کز شرف سود بر ماه کله* دست دادت به کشور دارا.

ب. **استعاره:** شاعر از زبان استعاره هم گاه‌گاهی برای بیان ماجراها استفاده می‌کند، ولی چون کم‌تر به صحنه‌های توصیفی و غنایی پرداخته است، بنابراین از استعاره کم‌تر استفاده می‌کند. مثال پیکار بردن ستاره به جای اشک بسیار زیبا در شعر نشسته است: بر مه روی خود ستاره می‌پاش.

ج. **صنایع ادبی:** در صنایع بدیعی شاعر دستی دارد و بازی‌های زبانی زیبایی با صنایع بدیعی انجام می‌دهد. استفادهٔ او بیش‌تر از صنعت جناس و ایهام است که بخصوص در ایهام تناسب، دست به زیبایی‌آفرینی زده است: مثال: لیک شیرین خسرو یونان * خرد آن را به جان و دل خردش * زان کلاه و کمر مرا او داد / تا کنم در میان مردم داد * کاین بتان سود و نه زیان بخشند / نه تن و توش و نه زبان بخشند* به کسان دگر بهشت بهشت. ایهام‌های پیکار رفته، صورت تازه و نوبی ندارند، بلکه همان ایهام تناسب‌های استفاده شده در اشعار سبک عراقی است؛ مثال: مردم از بخت مقبل **مسعود**/ گشته انجام کارشان محمود.

نتیجه‌گیری

اسکندرنامه ناصری کرمانی، ادامهٔ سروده‌هایی در مورد اسکندر مقدونی است که در بحر خفیف به شعر درآمده است و با توجه به دورهٔ ظهور این اثر، ذهن و زبان سراینده به سمت و سوی آثار گذشتهٔ ادیبان و شاعران بوده و خاصه نظامی گنجوی که آغازگر و آفرینندهٔ اثر منظوم در باب اسکندر بوده است. در موارد اشاره شده، می‌توان چهرهٔ افسانه‌ای و تاریخی را دید که بیش‌تر فردی پیامبرگونه، وارسته، حکیم، دانشمند، فاتح و مصلح است، اما در لابه‌لای این اشاره‌ها گاهی چهرهٔ ستم‌گر و ویران‌گر او نمایان می‌شود؛ بخصوص در آتش‌زدن تخت جمشید که نخستین *اسکندرنامهٔ* منظومی است که به این واقعه اشاره کرده که این نمی‌تواند به جز برگرفته از روی‌کرد تازهٔ ایرانیان به پیش‌رفت‌های جدید علمی بوده باشد که با مظاهر دنیای جدید در میان آثار ترجمه شده، به این سرزمین پای نهاده و مورد پذیرش و پردازش شاعران و نویسندگان واقع گردیده بود. ناصری غیر از *اسکندرنامه*، اثری به نام *غدیریه* هم به ظل‌السلطان پیش‌کش کرده بود که به مانند اشعار آخر *اسکندرنامه* در قالب مدح و پند، وقایع و فجایع حکام کرمان را به شاهزادهٔ قجری بازگو می‌کند. قدرت و قوت و سبک نوشتاری منشیانه هم‌راه با واژه‌های گزینشی خاص که حاصل برگشت ذهن و زبان افراد پیرو سبک بازگشت ادبی، به سمت و سوی شاعران و ادیبان گذشته است، در شعر شاعر بوضوح دیده می‌شود هرچند این گرایش خاص شاعر به گذشته، هرگونه ابتکار در واژه‌آفرینی و ترکیب‌سازی و خلق تصاویر و استعارات جدید را از او گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ترجمه آیات: و از تو در باره ذوالقرنین می پرسند بگو بزودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم (۸۴) تا راهی را دنبال کرد.
- ۲- داردانل از نام شهر داردانوس مشتق شده و آناب باریکه‌ای است که در یای مرمهره را به اژه پیوند می‌دهد.
- ۳- محمدتقی‌خان سهای شیرازی، و ۱۲۶۰ ه.ق. هم عصر محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار بود. وی در خدمت میرزا حسن‌علی شجاع‌السلطنه به مقام خانی می‌رسد. دیوانش شامل قصاید، غزلیات، رباعیات و مثنوی است که در سال ۱۳۹۳ تصحیح و چاپ شد (سها، ۱۳۹۳).
- ۴- ضبط نسخه به همین شکل است.
- ۵- قانون لیکور: قانون اساسی لیکورگ کلیه قوا را در دست دولت متمرکز ساخت و برای جامعه بر پایه یک طبقه واحد، برنامه‌ریزی کرد و تملک طلا و نقره را ممنوع ساخت (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۶۵۷).
- ۶- محمداسماعیل‌خان فرزند فتح‌علی‌خان نوری، اهل مازندران، زمان حکومت فضل‌علی‌خان بیگلربیگی طی مأموریتی وارد کرمان شد. او سال ۱۲۷۵ به تهران احضار شد و با عوض شدن حاکم کرمان و گماشته شدن کیومرث‌میرزا، نوه عباس‌میرزا، دوباره با سمت پیش‌کاری به کرمان بازگشت. کیومرث حاکم اسمی کرمان بود و همه کارها به دست اسماعیل‌خان انجام می‌گرفت. او توانست چند آشوب داخلی و خارجی را، اعم از بلوچ و افغان و انگلیسی‌ها را فروببنداند. جنگ با آزادخان افغان و پیروزی مقتدرانه، باعث گرفتن لقب وکیل‌الملک گردید. او سال ۱۲۸۲ با کیومرث‌میرزا، اختلاف پیدا کرد و زمینهٔ مراجعهٔ کیومرث‌میرزا را به دربار مهیا کرد و عملاً خود حاکم کرمان شد. مرگ او سال ۱۲۸۴ اتفاق افتاد و پسرش وکیل‌الملک دوم جایش نشست.
- ۷- قوام‌الملک: میرزا علی‌اکبر شیرازی، مشهور به قوام‌الملک، فرزند ابراهیم‌خان کلانتر در سال ۱۳۰۲ ه.ق در فارس بدنیا آمد. با وجود کشتار خانواده‌اش، او جان سالم بپسری برد و سال ۱۲۱۶ کلانتر شیراز می‌شود. او فردی سخت‌گیر، جدی، مقتدر، هنردوست و جاه‌طلب بود تا این که سال ۱۲۷۲ بنا به رسم روزگار، از سمت خود برکنار می‌شود و به تهران می‌رود و سرانجام در سال ۱۲۸۲ در مشهد در می‌گذرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۱: ۲/۹۶۴).

فهرست منابع

- قرآن مجید

- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن. (۱۴۰۳). *الذریعه الى تصانیف الشیعه*، (۲۵ جلد)، به کوشش احمد بن حسینی، لبنان: دارالاضواء.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. (۱۳۷۴). *خاطرات اعتماد السلطنه*، تهران، امیرکبیر.
- باستانی پاریزی، ابراهیم. (۱۳۶۸). *فرمان فرمای عالم*، تهران: علم.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸). *تاریخ نامه طبری*، (۵ جلد). تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶). *آثار الباقیه*، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۷۵). *تاریخ ایران باستان*، (۴ جلد). تهران: دنیای کتاب.
- *تورات*. (۱۳۶۴). ترجمهٔ ماشاءالله رحمان پور و موسی زرگری، تهران: گنج دانش.
- حسام پور، سعید. (۱۳۸۹). «سیمای اسکندر در آینه‌های موج‌دار»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، سال چهل و ششم، دورهٔ جدید، شمارهٔ دوم، تابستان، صص ۶۱ تا ۸۲.
- حسینی فسایی، میرزا حسن. (۱۳۸۱). *فارس‌نامهٔ ناصری*، به تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*. (۱۲ جلد)، تهران: نگاه.
- سه‌ای شیرازی، محمد تقی. (۱۳۹۳). *دیوان*، تصحیح و تحشیه حسین مسجدی و مهدیه اسدی، شیراز: نوید.
- شبانکاره‌ای، محمد علی. (۱۳۶۳). *مجمع‌الانساب*، تهران: امیرکبیر.
- شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. (۱۳۵۲). *المعجم فی معاییر اشعار عجم*، به تصحیح قزوینی، با مقابلهٔ مدرس رضوی، تهران: دانش‌گاه تهران.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۰). «ملاحظات در بارهٔ اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی»، *مجلهٔ ایران‌شناسی*، شماره ۱۱، صص ۴۶۹ - ۴۸۱.

- صفوی، سیدحسن. (۱۳۶۴). *اسکندر و ادبیات ایران*. تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۶). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، (۱۶ جلد). ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و هم‌کاران (۸ جلد). تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- *کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید*. (۱۳۷۹). ترجمه فاضلخان همدانی، تهران: اساطیر.
- *مجموعه التواریخ و القصص*. (بی‌تا). تصحیح ملک‌الشعرا بهار و رضانی، تهران: کلاله خاور.
- محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*، (۵ جلد)، به تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- ناصری کرمانی. (۱۳۰۰ ق). *اسکندرنامه*، نسخه خطی، تهران: کتابخانه مجلس به شماره ثبت ۱۸۵۳۴ به خط شاعر.
- ناصری کرمانی. (بی‌تا). *اسکندرنامه*، نسخه خطی، تهران: دانشگاه تهران به شماره ثبت ۲۸۲، نویسنده: نامعلوم.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۱ الف). *شرف‌نامه*، به تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۱ ب). *اقبال‌نامه*، به تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
- نلدکه، تئودور. (۲۵۳۷). *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر
- ویلکن، الیش. (۱۳۷۶). *اسکندر مقدونی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

Archive of SID